



انقلاب اکتبر و ایران

باقر مومنی

در مورد حکومت شوروی و مسئله کارگر و دهقان، برای نمونه دو بیت از شعری را که ملک الشعراء بهار در سالهای بعد از شهریور بیست گفته می‌توانیم بخوانیم که در وصف شوروی می‌گوید در آنجا:

مرد دهقان ز سر شوق برد آب به دشت

که شریک است در آن مزرعه جان پرور

کارگر کار کند روز، چو خور چهره نهفت

به نمایش رود و جامه کند نو در بر

باید بگویم که ملک الشعراء تنها یک آزادیخواه ناسیونالیست و محافظه کار است و اگر از شوروی تحسین و تمجید می‌کند بخاطر نقشی است که این دولت در جلوگیری از تبدیل ایران به مستعمره کامل و تجزیه‌اش به قلمرو روسیه تزاری و استعمار سلطنتی انگلیس بازی کرده است. اما شاعران پیشروتری مثل فرخی یزدی که ناسیونالیستی انقلابی است و گرایش‌های سوسیالیستی دارد از اینهم جلوتر می‌رود و درباره جنگ طبقاتی می‌گوید:

شد سپه روز جهان از لکه سرمایه داری

باید از خون شست یکسر باختر تا خاوران را

انتقام کارگر ای کاش آتش برفروزد

تا بسوزد سر به سر این توده تن پروران را

او در ناامیدی‌اش از غرب یا باختر و دلبستگی‌اش به شرق یا خاور هم در یک شعری صریحا می‌گوید:

شب ما روز نگردد زمه باختری

تا چو خورشید به خاور نزنیم اختر سرخ

متأسفانه بعدها، و بخصوص بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ و سرکوب جنبش توده‌ای، بیشتر روشنفکرهای ما نقش مهم آغازین شوروی را فراموش کردند و عده زیادی از آنها به دام تبلیغات ضد شوروی افتادند و بعضی‌هاشان، حتی با همه ادعاهای دموکرات و آزادیخواه بودن، بیشتر از آنکه ضد استبداد و ضد ستم و ضد استعمار باشند به بیماری و هیستری ضد کمونیستی مبتلا شدند. آنها از این امر غافلند که شوروی، با همه معایب و نواقص و انحطاطی که بعدها دچارش شد مانع تاخت و تاز امپریالیست‌ها و نمونه مثبتي برای نهضت‌های آزادیخواهانه و توده‌ای کشورهای مثل کشور ما بود.

به همین دلیل است که من فکر می‌کنم وظیفه ما اینست که این گذشته را و نقش مثبت انقلاب اکتبر را سعی کنیم و برای نسل امروزیمان روشن بکنیم.

انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه را معمولا بعنوان یکی از بزرگترین حوادث تاریخ بشری معرفی می‌کنند و می‌شود این حادثه را، به اعتبار اینکه اولین انقلاب سوسیالیستی است، یک حادثه منحصر بفرد تلقی کرد. انقلاب‌های قبلی همیشه باعث می‌شد که طبقه استثمارگر حاکم سرنگون بشود اما همیشه یک طبقه استثمارگر تازه جای طبقه قبلی را می‌گرفت ولی انقلاب اکتبر منجر به سرنگونی نظام استثماری شد. به این ترتیب با این انقلاب دوره کاملا تازه‌ای در زندگی بشر شروع شد.

این انقلاب از لحاظ تأثیر جهانی هم منحصر بفرد بود و بیشتر از همه انقلاب‌های اجتماعی دیگر در سرتاسر دنیا اثر گذاشت. راجع به انقلاب اکتبر روسیه و عواقب و تأثیراتش در نقاط مختلف دنیا خیلی نوشته‌اند و گفته‌اند اما آنچه برای ما ایرانیان مهم است تأثیر این انقلاب در سرنوشت ایران است. البته منظورم تأثیرات مثبت و منفی هر دو هست، که متأسفانه خیلی کم راجع به آن نوشته شده، آنچه هم نوشته شده اغلب یا فراموش شده یا بصورت تحریف شده و خصمانه به ما رسیده است.

از نتایج مثبت انقلاب برای ایران اول از همه الغاء تمام قراردادهای استعماری روسیه با ایران بود. دولت سوسیالیستی اتحاد شوروی با الغاء این قراردادها در واقع اطمینان خاطر عظیمی به مردم ایران داد که دیگر مثل گذشته نگران تجاوزهای استعماری همسایه شمالی-شان نباشند. در وهله دوم مردم ایران و بخصوص دموکرات‌های پیشتاز را متوجه کرد که غیر از خانها و اشراف و ملاکین و سرمایه دارها توده‌های زحمتکش هم می‌توانند به حکومت برسند و در جهت لغو استثمار و فقر و بدبختی تلاش بورزند.

این روحیه را ما در برخوردها و اظهارنظرهای روشنفکران آنزمان و همینطور نوشته‌ها و شعرهای نویسنده‌ها و شعراء آن زمان بصورت واضح و مکررمی‌بینیم. شعراء دموکرات و رزمنده آنزمان، مثل ملک الشعراء بهار، عارف قزوینی، فرخی یزدی و دیگران در شعرهاشان از روی کار آمدن حکومت سوسیالیستی شوروی در همسایگی ایران بارها اظهار خوشحالی کرده‌اند. بعلاوه بعد از این زمان است که کلمات کارگر و رنجبر و مفاهیم اجتماعی مربوط به طبقات زحمتکش جای خالی خود را در شعرهای آنها اشغال می‌کنند. برای مثال عارف قزوینی در محبت نسبت به حکومت سوسیالیستی جدید شوروی تا آنجا پیش رفت که در یکی از شعرهایش گفت: "بلشویک است خضر راه نجات"، و شاعران دیگر حتی در ستایش لنین شعر گفتند.



ملک الشعراى بهار در سال ۱۳۲۳ برای شرکت در جشن بیست و پنجمین سالگرد حکومت آذربایجان شوروی به باکو می‌رود و پس از دیدار از این کشور قصیده‌ای صديبتی زیر عنوان "هدیه باکو" می‌سراید که قسمتی از آن در زیر نقل می‌شود:

هدیه باکو

روز آدینه بیستیم ز ری رخت سفر
از بر گیلان راندم به دریا و که دید
مرکب آرام و هوا روشن و دریا خاموش
یازده ساعت از آن روز چو بگذشت، فتاد
آبشوران کهن، کز پدر پیر مغان
شهرباکو نه که دردانه تاج مشرق
خاک باکویه عزیز است و گرامی بر ما
خاک او صنعت و آتش هنر و بذرش کار
صبح برجسته ز جا کارگران از پی کار
مرد دهقان ز سر شوق برد آب به دشت
باغبان تاک نشانده ز سر رغبت و شوق
کارگر کار کند روز و چو خور چهره نهفت
هیچ مرد وزن بیکار نباشد آنجا
نه گدا دیدم آنجا و نه درویش و نه دزد
اندر آن مملکت از در بدری نیست نشان
در بدر نیست کس آنجا بجز از باد صبا
مزد بخشند به میزان توانائی و زور
بر تر از مزد، در این ملک مکان یابد و جاه
مزد هر فرد به میزان شعور است و خرد
اندر این ملک بود ارزش هر چیز پدید
شاعران دیدم آنجا و هنرمندانی
چون رود کار به اندازه و نظم آید پیش
عدل باید که ستمکار شود مانده ز کار
این چنین قاعده و نظم من اندر باکو
اگر این نظم شود در همه عالم جاری
نه یکی منعم بر خیل فقیران سالار
نیمه دوم آردی است به باکو و هنوز
لیک ما تازه گل سرخ فراوان دیدیم
بگذشتند ز پیش رخ ما بیست هزار
دخترانی همه بر لاله فرو هشته کمند
دختران سرو قد و لاله رخ و سیم اندام
اندر آن خطه که با حیل و دستان و فریب
مرد بی حیل و آزاده در آن خوار شود
نظم چون گشت خطا مرد تبهکار دنی
طمع و حرص و حسد راتو یکی مزرعه دان

بسپردیم ره دیلم و دریای خزر
سفر دریایی گفت و شنود بندر
خلوتی بود و سکوتی ز خرد گویاتر
راه ما بر سر خاکی که بود کان هنر
دارد اند دل او آتش جاوید مقرر
خاک کوبانه که دروازه صلح خاور
که زیک نسل و تباریم و زیک اصل و گهر
شجرش علم و شکوفه شرف و میوه ظفر
زیر پا واگن برقی و توکل در سر
که شریک است در آن مزرعه جان پرور
چو کند باغ و کشد زحمت و برگیرد بر
به نمایش رود و جامه کند نو در بر
جز نقوشی که نکارند به دیوار و به در
نه فرینده دختر نه رباینده زر
اندر آن ناحیت از گرسنگی نیست اثر
گرسنه نیست کس آنجا بجز از مرغ سحر
و آنکه بیمار و ضعیف است پزشکش دربر
هر هنرپیشه و هر عالم و هر دانشور
شغل هر شخص به اندازه هوش است و فکر
ارزش کار فزون، ارزش فکر افزون تر
که نباشان شمر خواسته خویش ز بر
نز حسد بینی آثار و نه از بخل خبر
نظم باید که طمع ورز شود رانده ز در
دیدم و یافتم از گمشده خویش اثر
نه تنی فربه بینی نه وجودی لاغر
نه یکی نادان بر مردم دانا سرور
نموده است گل سرخ سر از غنچه به در
ویژه روز رژه بر ساحل دریای خزر
لعبتانی ز گل و سرو چمن زیباتر
پسرانی همه بر سرو نشانیده قمر
پسران شیر دل و تهمتن و کند آور
مال گرد آید و جاه و شرف و قدر و خطر
و اهل خیرات نساوند در آن ملک مقرر
هست پیوسته به عز و به شرف مستبشر
کاندران کینه بکارند و دهد جنگ ثمر